

به خاطر ۷۰ هزار تومان

آزاد بودن تعرفه خدمات، مانع بزرگی بر سر راه بیمارانی است که به خدمات هاسپیس نیاز دارند. خانواده بیماران

را پرداخت کرد. یا هنگام ارائه خدمات در منزل، اگر هزینه تزریق سرم ۱۵۰ هزار تومان بود، به دلیل شرایط اقتصادی بیمار، آن را با ۷۰ هزار تومان انجام می دادیم. در دوران کرونا، جان آدم ها ممکن بود به خاطر همین ۷۰ هزار تومان به خطر بیفتد.»

با هزینه های زیادی دست و پنجه نرم می کنند، و ما این مشکل را درک کرده و در ارائه خدمات لحاظ می کنیم. مثلاً بیماری بود که به دلیل شرایط مالی نامساعد، به جای هزینه ۱۰ جلسه فیزیوتراپی فقط هزینه ۳ جلسه

چالش زن بودن

زن بودن و پرستار بودن، برخلاف تصور رایج، دو مانع بزرگ در مسیر راه اندازی و ثبت مرکز مورد نظر خانم وفائی بود. «فکر می کردم که تأمین نیازهای مالی برای راه اندازی

دولت، به جای مانع تراشی، مشوق و تسهیلگر این فعالیت باشد. این کار یک کسب و کار صرف نیست؛ در این مراکز کالایی فروخته نمی شود، بلکه آنچه اهمیت دارد، ارائه خدمات با کیفیت است و عرضه این خدمات، منوط به همراهی نظام سلامت در تقویت این مراکز خواهد بود.»

این مرکز بزرگ ترین چالش من باشد، اما واقعیت این است که در این مسیر فهمیدم زن بودن و از آن مهم تر، پرستار بودن من، چالش اصلی است. چالش هایی که با توانایی در مدیریت بیماران و جلب اعتماد همکارانم، برطرف شد. از طرفی دیگر انتظار افراد علاقه مند به فعالیت در این حوزه این است که

مدیون حمایت های همسر

در کنار تمام ناملایمات، همسر همراه خانم وفائی بهترین پناه و پشتیبان او بوده است. «موفقیت هایی که در این چند سال، و به ویژه در هشت ماه گذشته، در مرکز به دست آورده ام، مدیون حمایت های همسرم هستم؛ حمایت هایی همه جانبه که هیچ گاه از من دریغ نکرد. فراموش نمی کنم ساعت سه نیمه شبی که برای رسیدگی به بیماری در شهرک رضویه، بادشواری های زیادی رویه رو شدیم. همسر من را همراهی کرد و پس از

او دعای مردم را هم در ازای خدماتی که به آن ها داده، عامل مهمی در موفقیتش می شمارد. «خیلی موارد پیش آمده که به بیماری راه دور و با هزینه ناچیز خدمت رسانی کنم و واقعاً همین اسباب برکت و موفقیت من در حل موانع تأسیس این مرکز بوده است.» خانم وفائی دغدغه مهم تر از راه اندازی مرکزش را ارتقای فرهنگ و آگاهی عمومی مردم از حوزه سلامت و پرستاری می داند. «آگاهی خانواده ها از نقش پرستاری تخصصی برای نگهداری بیمارانشان می تواند هم در هزینه های آن ها صرفه جویی کند و هم در طول عمر و بهبود بیمارانشان مؤثر باشد.»

رسیدگی به بیمار، به خانه برگشتیم. این در حالی است که شغل همسر مهمان داری هواپیماست و در سفر و رفت و آمد است. هنگام راه اندازی این مرکز، نخستین بیمار مردی هشتاد ساله بود که از بیمارستان به اینجا آمد. در حالی که به خانواده اش گفته بودند پدرشان زندگی نباتی دارد. آن ها به من اعتماد کردند و خودم پرستاری او را بر عهده گرفتم؛ همسر من نیز کارهای حمام و نظافت او را انجام می داد. کم کم در مدت کوتاهی، بیمار بهبود پیدا کرد و پس از مدتی، خودش به مرکز آمد و تشکر کرد. پس از آن، در طول ۴۵ روز، تعداد بیماران افزایش یافت و همچنین کارکنان بیشتری استخدام کردیم.»

پس انداز پرستاری

«طلاهای شخصی، پس انداز سال ها کار به عنوان پرستار و خدمات پرستاری در منزل و وام... همه را برای این مرکز گذاشتم.» این ها بخشی از صحبت های خانم وفائی است وقتی

با وجود این همه هزینه، خانم وفائی سعی دارد هوای بیماران را داشته باشد. برای او، ماجر فقط پول نیست. «خیلی ها کمک کردند؛ از صاحب ملک که شرایطم را فهمید تا کسانی که کمک کردند تجهیزات را ارزان تر گیر آوردیم. این ها لطف خدا و دعای خیر مریض هاست.»

از هزینه های راه اندازی مرکز هاسپیس می پرسیم. «حدود ۷ میلیارد تومان برای بازسازی و آماده سازی ساختمانی که برای مرکز اجاره کرده ایم هزینه شد. اجاره ماهیانه اینجا هم حدود ۱۰۰ میلیون تومان است. مجهز کردن مرکز هم به تجهیزات مورد نیاز نزدیک به ۹ میلیارد تومان تا الان بوده است.»

همراه با تیمی همدل

می خواهند قدم در این راه بگذارند. «این کار درآمد زیادی ندارد، بیشتر حس کمک و خیرخواهی می خواهد. ولی هر کسی بخواهد شروع کند، من تجربه هایم را در اختیارش می گذارم.»

تیمی از پزشکان و پرستاران، خانم وفائی را همراهی می کنند. «۵ پزشک عمومی در هر شیفت داریم، حدود ۱۰ پرستار و ۳ نفر هم کمکی. همه با عشق کار می کنند و کمک می کنند اینجا پروبال بگیرد.» در پایان، خانم وفائی توصیه ای دارد برای کسانی که

شیرین جانم امروز چگونه؟

در پایان صحبت هایمان با خانم

وفائی، از بخش بستری مرکز هم دیدن کردیم. صدای بیپ بیپ دستگاه ها با نفس های آهسته بیماران همراه بود. چهره های خسته، اما با نگاهی امیدوار، روی تخت ها حکایت از مبارزه با بیماری و انتظار بهبودی داشت. آنچه به فضای سنگین، روح می بخشید ارتباط صمیمی پرستاران جوان و مهربان با بیماران بود که بیش از یک رابطه درمانی، رنگ و بوی پیوند عاطفی میان والد و فرزند داشت. پیرمردی با صدایی آرام دختر همراه بیمار کناری اش را دل داری می داد: «گریه نکن، من از این بدتر بودم و خوب شدم.» همسر خانم وفائی، آقای قدردان، هم از سه هفته بستری پدرش به خاطر سکته مغزی در این بخش می گفت. در میان بیماران خانم ۹۰ ساله ای بود که به او «شیرین جان» می گفتند. او ۱۰ سال در خانه سالمندان بود و حالا برای دریافت خدمات مراقبتی به هاسپیس آمده بود و چشم از پرستار جوان و دلسوزی که به او رسیدگی می کرد، بر نمی داشت. پرستار به آرامی لب او را می کشید و می گفت: «شیرین جانم امروز چگونه؟»

